



یار مشهدی رهبر انقلاب

حیدر رحیم پورازغدی در سال ۱۳۱۱ در مشهد متولد شد. به گفته خود، در خانواده‌ای متولد شد که هیچ روحانی در آن نبود و حتی کسی هم دبیرستان نمی‌رفت. زیرا هر کس شغل و صنعت پدری داشت و نیازی به مدرک تحصیلی نداشت و مدرک، صرفاً مجوز ورود به ادارات دولتی برای تامین معاش بود!

پدر او از جمله افرادی بود که به مطالعه کتاب، علاقه وافری داشت و همین موضوع نیز منجر به جذب حیدر رحیم پور به مطالعه فراوان داستان و رمان شد. در ۱۷ سالگی و در زمانی که درگیر کار و بازار و ورزش کشتی بود و حتی به عنوان نماینده کشتی خراسان در رده «خروس وزن» به مسابقات کشوری هم راه یافته بود، در جریان سفر به تهران برای رقابت‌های انتخابی تیم ملی المپیک، شکست مرحوم «گلکار» صاحب ۳ دوره بازوبند قهرمانی کشتی کشور را به چشم دید و همان روز، خبر ترور و مرگ گاندی نیز منتشر شد.

این ۲ حادثه، منجر به آن شد که همان روز و بدون اطلاع دیگر همسفران، مسابقات را حتی بدون آن که حریفان خود را بشناسد، رها کند و راهی مشهد شود. بلافاصله خود را به مهدیه «علی اصغر عابدزاده» به عنوان رساند. تنها موسسه ای که افرادی به جز طلاب علوم دینی می توانستند در آن دروس حوزوی و ادبیات عرب را فرا بگیرند. به مرحوم عابدزاده گفت می خواهد مثل گاندی، یک روحانی سیاسی باشد و وی نیز در پاسخ گفت «از گاندی بهتر شو!» از همان روز، تعلیم ادبیات عرب توسط مرحوم عابدزاده آغاز شد. وی بخش دیگری از ابیات عرب را نزد شهید «حسین آستانه پرست» و مرحوم «غلامرضا قدسی» فرا گرفت.

پس از فراگیری جامع المقدمات، به صورت رسمی وارد حوزه علمیه شد و از محضر استادی از جمله «ادیب نیشابوری»، «سید حسن صالحی»، «میرزا احمد مدرس یزدی» و «میرزا جواد آقا تهرانی»، «شیخ هاشم قزوینی»، «سید محمدهادی میلانی» بهره مند شد.

فوت مرحوم شیخ هاشم قزوینی، ضربه ای سخت برای او به حساب می آمد و موجب شد پس از حدود ۱۰ سال تحصیل جدی در حوزه علمیه، بار دیگر به مطالعه رمان روی آورد. از سوی دیگر، شرایط کشور در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز نوعی از یاس و ناامیدی را در فضای کشور حاکم کرده بود. اما پس از مدتی و به واسطه مرحوم «محمد رضا حکیمی»، در درس مرحوم «شیخ مجتبی قزوینی» حاضر شد و بار دیگر به درس و بحث بازگشت. حاج حیدر رحیم پور در همان سال های آغازین نهضت ملی نفت، به واسطه شاگردی در مهدیه و

انجمن پیروان قرآن مرحوم عابدزاده، به عضویت هیئت مؤسس مؤتلفین اسلامی در آمد که هدایت آن با «شیخ محمود حلبی»، «غلامرضا عابدزاده» و «محمدتقی شریعتی» بود. وی یکی از افراد تاثیرگذار در مدیریت مبارزات برای پیروزی انقلاب اسلامی در مشهد بود. منزل او یکی از پایگاه های تفکرات انقلابی در شمال شرق کشور به حساب می آمد. از یاران و همراهان دوران زندگی او می توان به استاد «محمدرضا حکیمی» و دکتر «علی شریعتی» اشاره کرد.

او رفاقتی دیرین نیز با رهبر انقلاب اسلامی آیت الله خامنه ای داشت که تا پایان عمرش، این رفاقت ریشه دار و پایدار ماند. نه تنها خودش، بلکه تمام خانواده اش را وقف انقلاب کرده بود. همسرش خانم «فاطمه فکور یحیایی» از جمله بانوان فعال مشهد در دوران انقلاب اسلامی بود و یکی از بانوان انقلابی مشهد در برپایی راهپیمایی ۱۷ دی ۱۳۵۶ مشهد به شمار می آمد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ عنوان و سمتی را نپذیرفت و ترجیح داد با همان باغداری و کشاورزی امرار معاش کند. یادداشت های او و همفکرانش در روزنامه خراسان منتشر می شد که عموماً در پاسخ به ادعاهای گروهک ها یا برای تنویر افکار عمومی نسبت به آرمان های انقلاب به رشته تحریر درمی آمد. با آغاز جنگ تحمیلی، در زمینه کمک به جبهه ها و تأمین تدارکات فعال شد و ۳ پسر او نیز در جبهه ها حضور یافتند که یکی از آنها (شهید حمید رحیم پور ازغدی) در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید. حاج حیدر رحیم پور ازغدی سالها به عنوان یک منتقد دلسوز نقش آفرین بود و از اواخر دهه ۱۳۷۰ به عنوان راهنما و مشوق طلاب و دانشجویان در شکل دادن به جریانی عدالت خواهانه و مطالبه گر تلاش کرد و در حقیقت باید از او باید به عنوان پدر معنوی این جریان نام برد. در برابر اصولی که به آن معتقد بود، با هیچ کس بر سر اصول، شوخی نداشت و با زبان و قلم، همواره انتقادات خود را به فرآیندهای اجتماعی که آن را نادرست تشخیص می داد، بدون سانسور و تعارف، ابراز می کرد. منزل او سالها پاتوق افرادی بود که به اندیشه های عدالت گرایانه دینی اعتقاد داشتند و همواره از نصیحت ها و راهنمایی های پدرانه او بهره می بردند. حاج حیدر رحیم پور ازغدی، جمعه ۱۹ شهریورماه ۱۴۰۰ در سن ۸۹ سالگی دار فانی را وداع گفت. پیکر وی پس از تشییع در حرم مطهر رضوی، در رواق دارالحججه حرم مطهر و در جوار یار دیرینش مرحوم استاد «محمدرضا حکیمی» به خاک سپرده شد.

شاید بتوان چکیده آرا و نظرات حیدر رحیم پور را در وصیتنامه او جستجو کرد. وی در این وصیتنامه، خود را نه تسلیم اسلام، بلکه مومن به اسلام معرفی کرد و با شکر خدا بر زیستن در روزگاری که برای نخستین بار، پرچم دین اینچنین با عزت به دست امام خمینی (ره) بالا رفت، از شیخ مجتبی قزوینی و امام خمینی به عنوان دو فردی نام برد که دو دست خود را در دستان آنها احساس می کرد. تصمیم گیران کشور را به خواندن نقدهایی دعوت کرد که طی ۴۰ سال نگاشته بود. تاکید کرد که تولید کار و شغل، بدون اصلاحات انقلابی نمی شود و تا ادارات

دولتی و دستگاه قضا بازنگری و بازسازی نشوند، انقلاب اسلامی در خطر است. همه آرزوی خود را در آن می دانست که زمین خیابان پنجره را که از مال دنیا چیزی جز آن نداشت، بفروشد و پس از تسویه بدهی ها و حل مشکلات فرزندان، پول آن را برای ساخت خوابگاهی برای طلاب، بویژه دختران غریب و مهاجر غیر ایرانی مصرف کند. کاری که در زمان حیاتش، موانع اداری مانع از آن شد و امیدوار بود پس از مرگش، این مهم تحقق یابد.

وی حتی در مورد مراسم کفن و دفن خود نیز توصیه‌هایی منحصر به فرد داشت. می خواست بدن او را بی سروصدا و حتی با یک وانت، به روستای محل کار و زراعتش ببرند و غسل دهند. برای خود کفنی آماده کرده بود و وصیت کرد حتی هزینه کفن و دفن و آب غسل را از پولی بپردازند که علاوه بر خمس معمول، خمس دیگری از آن نیز احتیاطا و برای تطهیر مال از آلودگی های اجتناب ناپذیر مقتضای تمدن بشری، پرداخت شده باشد. خواست در مورد محل دفنش، نه از مال خودش و نه از مال دیگری، وجهی بیشتر از میزان حداقلی داده نشود و به فرهنگ تجارت قبر دامن زده نشود. خواست خبر مرگ او در حدی بیش از اطلاع رسانی به آشنایان نباشد و هیچ هزینه ای به ویژه از بیت المال، صرف تسلیتهای روزنامه ای و پرده نویسی و... نشود و حتی اگر دیگران پرده یا دسته گلی آوردند، آن را به مسجد راه ندهند.

سخنران مجلس ختم، به مدح او یا دیگران نپردازد و از مرگ و آخرت سخن بگوید. در مجلس ختم، حلوا و شیرینی و میوه و قهوه و چای توزیع نشود و نام اشخاص و مشاهیر، جدا از نام مردم برده و تجلیل نشود. حتی وصیت کرد هر کس می خواهد برای اموری مانند خرید گل و ... می خواهد هزینه ای بپردازد، آن را تبدیل به دعا و استغفار و صدقه و انفاق بر محرومان و تهیه لوازم التحریر برای طلاب و دانشجویان تنگدست کرده و خانواده اش نیز چند برابر بر آن بیفزایند. از طلاب و دانشجویانی که در سال‌های عمر همراهیش کردند، خواست در مسجدی و پس از نماز، بدون خرج و پس از کلمات خداوند، فاتحه ای بخوانند و به ادامه این راه بیندیشند. هر کس خواست هزینه کند، صرف تبلیغ هدف و تربیت شاگردانی کند که تداوم این مسلک باشند.